

ایمان و اسلام از دیدگاه طبرسی

محمد فرجاد

دانش معنی‌شناسی از مهم‌ترین و کارآمدترین دانش‌های بشری به شمار می‌آید. در هر یک از دانش‌ها برخی اصطلاحات و واژگان کلیدی بیشترین تأثیر را در انتقال مفاهیم و فهم متون به دوش می‌کشند و اصطلاح‌شناسان و نخبگان معنی‌شناسی با تلاش دو‌چندان و وسواس منطقی بسیار در پی رسیدن به آن مفاهیم هستند.

کشف این معانی، بسیاری از کج‌فهمی‌ها و سوء تفاهم‌ها را می‌زداید و بیشترین چالش‌ها را که از ناهم‌فهمی و بدفهمی اصطلاحات مایه می‌گیرد از میان می‌برد.

برای نمونه معنی‌شناسی منطقی اصطلاحاتی چون تأویل و تفسیر، بسیاری از ناسازگاری‌های گفتاری را می‌سازد و از هزینه‌سازی توانها و استعدادها می‌کاهد. این اصطلاح‌شناسی به قرآن پژوهان نشان می‌دهد آنچه تاکنون درباره آن به نزاع برخاسته‌اند بر یک محور مشترک و یک مفهوم واحد دور نمی‌زند و آنها بی‌جهت خویش را درگیری مسائلی این‌چنین ساخته‌اند.

این راستا برآنیم تا معنی‌شناسی و اصطلاح‌شناسی مرحوم طبرسی از اصطلاح دین، ایمان و اسلام را به بحث نشینیم، همانندی‌ها و تفاوت‌های معنی‌شناسی ایشان با دیگر متکلمان و مفسران را باز گوئیم.

تعریف ایمان

در متون کلامی تعریف‌های گوناگون چندی برای ایمان آمده است:

در برخی متون، ایمان اصطلاحی با ایمان لغوی هم معنی است، اما در متعلق با یکدیگر تفاوت دارند. ایمان لغوی به معنای تصدیق است و ایمان اصطلاحی تصدیق آورده‌های پیامبر(ص) است.

این ایمان در نگاه برخی فعل قلب است و به تصدیق قلبی ایمان گفته می‌شود. اما در نگاه گروهی دیگر، ایمان، تصدیق لسانی است و تصدیق قلبی در آن ضرورت ندارد. در برابر این دو گروه عده‌ای ایمان را تصدیق قلبی و اقرار زبانی می‌دانند و بعضی افزون بر این دو عمل به ارکان را نیز در معرفی می‌آورند. اشاعره و برخی دیگر از گروه‌ها به نظریه اول معتقدند ۱ کرامیه نظریه دوم را می‌پذیرند، برخی از بزرگان شیعه مانند نصیرالدین طوسی، علامه حلی، ۲ فاضل مقداد ۳ و ابوحنیفه از اهل سنت دیدگاه سوم را باور دارند. معتزله و خوارج نیز به ایده سوم گرایش دارند. ۴

در برابر این گروه که ایمان را تصدیق می‌دانند و میان ایمان لغوی و اصطلاحی رابطه تنگاتنگی می‌بینند، گروهی ایمان را معرفت می‌خوانند و بر این باورند که ایمان از معنای لغوی آن به معنای «معرفت» نقل پیدا کرده است.

در این میان مرحوم طبرسی مفسر برجسته شیعه از سویی به همانندی معنای لغوی و اصطلاحی ایمان معتقد است. او در معنای لغوی ایمان می‌نویسد:

«قال الأزهری: اتفق العلماء علی أنّ الايمان هو التصديق. قال الله تعالی: «و ما أنت بمؤمن لنا» ای ما انت بمصدق لنا. قال ابو زيد و قالوا ما أمنت أن أجد صحابة، ای ما وثقت. فالایمان هو الثقة و التصديق. قال الله تعالی: «الذين آمنوا بآياتنا» ای صدقوا و وثقوا بها.» ۵

همو پس از تبیین معنای لغوی ایمان در تعریف ایمان اصطلاحی می نویسد:
«اما فی الشریعة فالایمان هو التصدیق بكل ما یلزم التصدیق به من الله تعالی و أنبیائه و ملائکته و کتبه و البعث و النشور و الجنة و النار (و أما قولنا فی وصف القدیم تعالی: المؤمن، فأنه یحتمل تأویلین: احدهما ان یکون من أمنت المتعدی ... و الآخر أن یکون معناه المصدق ای یصدق الموحدین علی توحیدهم ایاه...» ۶

این تعریف نشان می دهد مرحوم طبرسی مانند بسیاری از متکلمان ایمان را تصدیق می داند و میان مفهوم اصطلاحی و لغوی ایمان ارتباط می بیند و نقل معنای لغوی ایمان را به معنای دیگر باور ندارد.

اما از سوی دیگر برخی جملات مجمع نشان می دهد مرحوم طبرسی ایمان را معرفت می داند نه تصدیق، ایشان می نویسد:

«ان أصل الایمان هو المعرفة بالله و برسله و بجمیع ماجاءت به رسله، و کل عارف بشیء فهو مصدق به.» ۷

بر اساس این عبارت، صاحب مجمع البیان ایمان را معرفت می داند، اما نتیجه معرفت را تصدیق می نامد. بنابراین در نظرگاه مرحوم طبرسی ایمان، معرفت است و هر معرفتی لازمه اش تصدیق است. در نتیجه اگر فردی به خدا و رسول خدا معرفت دارد آن کس تصدیق کننده خدا و رسول خدا خواهد بود.

با این نتیجه گیری گویا مرحوم طبرسی در مقام پاسخ به اشکال کسانی است که تعریف ایمان به معرفت را نادرست می خوانند؛ به باور ایشان اگر ایمان را معرفت بدانیم لازمه اش آن است که کسانی که به خدا معرفت دارند اما خدا را تصدیق نمی کنند مؤمن باشند، در صورتی که به اتفاق همه مسلمانان چنین فردی مؤمن نامیده نمی شود. صاحب مجمع البیان با افزودن جمله «کل عارف بشیء فهو مصدق به» در حقیقت از این اشکال پاسخ می گوید و هر عارفی را مصدق می داند.

نویسنده مجمع البیان بر خلاف گروهی از متکلمان شیعی و معتزلی و... و همهانگ با بسیاری از متکلمان دیگر، ایمان را تنها تصدیق می خواند و عمل به جوارح را از حقیقت ایمان بیرون می داند. ایشان در نقد نظریه کسانی که عمل به جوارح را جزء ایمان می دانند و به آیه «و إذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا إلا ابلیس أبی و استکبر و کان من الکافرین» استدلال می کنند، می نویسد:

«واستدل بعضهم بهذه الآیة علی أن أفعال الجوارح من الایمان، فقال لولم یکن كذلك لوجب أن یکون إبلیس مؤمناً بما معه من المعرفة بالله تعالی و إن فسق بإبائه. و هذا ضعیف لأننا إذا علمنا کفره بالاجماع علمنا أنه لم یکن معه ایمان أصلاً، كما أنا إذا رأینا من یسجد الصنم علمنا أنه کافر، و إن کان نفس السجود لیس بکفر.» ۸

برخی به این آیه استدلال کرده اند که کفر و ایمان نه تنها مربوط به قلب است، بلکه به افعال و رفتار نیز ارتباط دارد. دلیل این عده آن است که اگر اعمال در تحقق ایمان تأثیر نداشت باید ابلیس به دلیل معرفت او به خدا مؤمن می بود، هر چند به جهت خودداری از سجده بر آدم فاسق شد. این مدعا باطل است، زیرا ما یقین به کفر ابلیس داریم و اجماع بر کفر ابلیس نشان می دهد او ایمان نداشته است. چنان که ما وقتی می بینیم فردی بت سجده می کند در می یابیم او کافر است هر چند نفس سجده کردن او کفر نیست.

همو در نقد مستند دیگر پیروان تعریف ایمان به تصدیق و عمل به جوارح، ذیل آیه «بلی من کسب سیئه و أحاطت به خطیئه فاولئك أصحاب النار هم فيها خالدون» می نویسد:

«و يدلّ أيضاً أنّ المراد بالسيئه في الآية الشرك، فيبطل الاحتجاج بالآية على دخول العمل في الإيمان على ما ذكره أهل التفسير أنّ سيئه واحدة لا تحبب جميع الأعمال عند أكثر الخصوم، فلا يمكن إذاً إجراء الآية على العموم، فيجب أن يحمل على أكبر السيئات و أعظم الخطيئات و هو الشرك.»^۹

و همین جمله دلالت دارد بر این که منظور از سیئه شرک به خدا است، بنابراین استناد به آیه برای اثبات داخل بودن عمل در حقیقت ایمان باطل است، چنان که اهل تفسیر گفته اند که یک گناه نمی تواند همه اعمال نیک را از بین برده محو سازد، آن گونه که معتقدین به احباط می گویند. در نتیجه نمی توان عموم آیه را پذیرفت و باید سیئه بر بزرگ ترین گناهان یعنی شرک حمل شود.

افزون بر این، مرحوم طبرسی برخی از آیات قرآن را با نظریه معتزله و خوارج در تعریف ایمان ناسازگار می بیند. در نگاه ایشان عطف عمل صالح به ایمان در آیات زیر نشان از تغایر ایمان و عمل دارد:

«الذين يؤمنون بالغيب و يقيمون الصلاة و ممّا رزقناهم ينفقون»

«إنّ الذين آمنوا و الذين هادوا و النصارى و الصابئين من آمن بالله و اليوم الآخر و عمل صالحاً»

«إنّ الذين آمنوا و عملوا الصالحات و أقاموا الصلاة و أتوا الزكاة»

در آیات یاد شده عطف عمل صالح به ایمان نشان از تغایر ایمان و عمل دارد و تغایر این دو نشان از نادرستی تعریفی دارد که ایمان را تصدیق و عمل صالح می داند. مرحوم طبرسی در تفسیر آیه نخست می نویسد:

«ثمّ أفرده بالذكر عن سائر الطاعات البدنية و المالیة، و عطفهما عليه، فقال: «و يقيمون الصلاة و ممّا

رزقناهم ينفقون» و الشیء لا يعطف على نفسه و إنّما يعطف على غيره.»^{۱۰}

سپس خداوند نماز و انفاق را از میان اعمال بدنی و مالی برگزیده و نماز و انفاق را بر ایمان عطف کرده است و عطف این دو واجب بر ایمان نشان می دهد که آن دو عین ایمان نیستند، زیرا معنی ندارد چیزی به خودش عطف شود.

وی در تفسیر آیه دوم می نویسد:

«و في هذه الآية دلالة على أنّ الإيمان هو التصديق والاعتقاد بالقلب لأنه تعالى قال: 'من آمن بالله'

ثمّ عطف عليه بقوله 'و عمل صالحاً' و من حمل ذلك على التأكيد أو الفضل فقد ترك الظاهر.»^{۱۱}

این آیه دلالت بر آن دارد که ایمان همان تصدیق و اعتقاد قلبی است، زیرا خداوند در این آیه عمل صالح را به من آمن بالله عطف کرده است. و کسی که عطف عمل صالح را از باب تأکید بگیرد برخلاف ظاهر آیه گفته است.

همو در تفسیر آیه سوم می نویسد:

«و قد ذكرنا أنّ أمثال هذه الآية تدلّ على أنّ الإيمان ليس من أفعال الجوارح و لامشتملاً عليها، إذ

لو كان كذلك لمّا صار لعطفها عليه معنى، لأنّ الشیء لا يعطف على نفسه.»^{۱۲}

پیش از این گفته ایم که امثال این آیه دلالت دارد که ایمان از افعال جوارح نیست و مربوط به آن نیز نمی باشد، چه اینکه اگر از افعال جوارح بود اعمال صالحه بر ایمان عطف نمی شد، زیرا عطف یک چیز بر خودش صحیح نیست.

در تفسیر مجمع البیان تعریف ایمان به اقرار زبانی را نادرست و اطلاق ایمان بر اقرار را مجازی می‌شمارد. در تفسیر آیه «و من الناس من یقول آمنا بالله و بالیوم الآخر و ما هم بمؤمنین» می‌خوانیم: «ثم نفی عنهم الايمان فقال «و ما هم بمؤمنین» و فی هذا تکذیبهم فیما أخبروا عن اعتقادهم من الإیمان و الإقرار بالبعث، فبین أنّ ما قالوه بلسانهم مخالف لما فی قلوبهم، و هذا يدلّ علی فساد قول من یقول: الايمان مجرد القول.» ۱۳

خداوند با جمله «وما هم بمؤمنین» ایمان ایشان را نفی می‌کند و همین نشان می‌دهد که آنها در اخبار خویش به اینکه اعتقاد به این ایمان و اقرار به بعث دارند دروغگو هستند. پس روشن شد که سخنان آنها با آنچه در قلب ایشان است سازگار نیست و همین مطلب دلالت دارد نظریه کسی که ایمان را تنها اقرار می‌داند نادرست است.

مستندات قرآنی تعریف طبرسی آیاتی است که در آنها ایمان به قلب نسبت داده شده است. صاحب مجمع البیان می‌نویسد:

«و يدلّ علیه أيضاً أنّه تعالی ذکر الايمان إضافةً إلى القلب، فقال «و قلبه مطمئنّ بالایمان»، و قال «ولئک کتب فی قلوبهم الايمان» و قال النبی(ص): الايمان سرّ و أشار الی صدره و الاسلام علانیة.» ۱۴

تعریف اسلام

اسلام در لغت به مفهوم تسلیم است. در مجمع البیان می‌خوانیم:

«والإسلام أصله السلم، معناه دخل فی السلم، و أصل السلم السلامة، لأنّها انقیاد علی السلامة. و یصلح أن یكون أصله التسليم، لأنّه تسلیم لأمر الله، و التسليم من السلامة، لأنّه تأدیة الشیء علی السلامة من الفساد.» ۱۵

مرحوم طبرسی مانند بسیاری از متکلمان و مفسران میان اسلام لغوی و اصطلاحی همخوانی می‌بیند. او در تعریف اسلام می‌نویسد:

«الإسلام یفید الانقیاد لكل ماجاء به النبی(ص) من العبادات الشرعیة و الاستسلام به و ترک النکیر علیه.» ۱۶

«الاسلام هو الانقیاد لأمرالله تعالی بالخضوع و الإقرار بجمیع ما أوجب الله.» ۱۷

«و الاسلام هو الاستسلام لوجوب عمل الفرض الذی أوجبه الله و ألزمه.» ۱۸

همو در تفسیر «أمة مسلمة» در آیه «رَبَّنَا واجعلنا مسلمین لك و من ذریتنا أمة مسلمة لك» می‌نویسد:

«أی جماعة موحّدة منقادة لك.» ۱۹

در این تعاریف، تسلیم، عمل و اقرار، از اجزاء اساسی و مهم تحقق اسلام هستند و نمی‌توان اسلام را تنها اعتقاد دانست، اما در تفسیر مجمع البیان عبارت زیر بر خلاف این تعاریف است؛ مگر آن که این عبارت را سخن و نظریه مرحوم طبرسی شناسیم و آن را به «قیل» که در چند سطر قبل آمده است مربوط بدانیم:

«فلم ندّع أنّ المسلم هو المتمسک بحکم القرآن، إذ الاسلام عبارة عن الدین دون أحكام

الشریعة.» ۲۰

هم مفهوم بودن ایمان و اسلام

بسیاری از کلام نویسان، اسلام و ایمان را مترادف می دانند و هر مؤمنی را مسلمان و هر مسلمانی را مؤمن می دانند. گروهی نسبت میان اسلام و ایمان را عموم و خصوص مطلق می دانند و هر مؤمنی را مسلمان می خوانند؛ اما هر مسلمانی را مؤمن نمی شناسند.

در این میان مرحوم طبرسی مانند بسیاری از متکلمان، اسلام را ایمان و ایمان را اسلام می خواند و آن دو را یکی می نامد. او در تفسیر آیه «رَبَّنَا واجعلنا مسلمین لک و من ذریتنا اُمَّةً مسلمةً لک» می نویسد:

«الاسلام هو الانقياد لأمرالله تعالى بالخضوع و الاقرار بجميع ما أوجب الله، و هو و الايمان واحد عندنا و عند المعتزلة.» ۲۱

شیخ طوسی پیش از تألیف مجمع البیان نوشته است:

«الاسلام هو الانقياد لأمرالله تعالى بالخضوع، و الاقرار بجميع ما أوجب الله عليه، و هو و الايمان واحد عندنا و عند أكثر المرجئة و المعتزلة.» ۲۲

مستندات قرآنی مرحوم طبرسی بر ترادف ایمان و اسلام عبارتند از:

- «إنّ الدين عندالله الاسلام»

- «و من يبتغ غيرالاسلام ديناً فلن يقبل منه»

- «فأخرجنا من كان فيها من المؤمنين. فما وجدنا فيها غير بيت من المسلمين»

در تفسیر آیه نخست می خوانیم:

«فالاسلام هو تأديّة الطاعات على السلامة من الادغال. و الإسلام و الايمان بمعنى واحد عندنا و عند المعتزلة، غير أنّ عندهم الواجبات من أفعال الجوارح من الايمان، و عندنا الايمان من أفعال القلوب الواجبة و ليس من أفعال الجوارح. و قد شرحناه في أوّل البقرة. و الإسلام يفيد الانقياد لكلّ ما جاء به النبي(ص) من العبادات الشرعية و الاستسلام به و ترك النكير عليه فإذا قلنا دين المؤمن هو الايمان و هو الإسلام، فالإسلام هو الايمان، و نظير ذلك قولنا الانسان بشر و الانسان حيوان على الصورة الانسانية، فالحيوان على الصورة الإنسانية بشر.» ۲۳

همو در تفسیر آیه سوم می نویسد:

«وصفهم الله بالايمن و الاسلام جميعاً، لانه ما من مؤمن إلّا و هو مسلم، و الايمان هو التصديق بجميع ما أوجب الله التصديق به، و الإسلام هو الاستسلام لوجوب عمل الفرض الذي أوجبه الله و ألزمه.» ۲۴

هر چند مرحوم طبرسی در جای جای تفسیر گرانسنگ مجمع البیان ایمان را اسلام و اسلام را ایمان می خواند و از آن جهت در کنار جمهور قرار می گیرد، اما این ادعا به ظاهر با تعریف ایمان و اسلام در مجمع البیان ناسازگار است. در منظر طبرسی ایمان تصدیق است، و عمل به جوارح و اقرار زبانی در شکل گیری تعریف ایمان تأثیرگذار نیستند، در صورتی که اسلام مورد نظر صاحب مجمع البیان عمل به جوارح و اقرار به واجبات الهی است.

بنابراین بر اساس این دو تعریف، میان اسلام و ایمان ترادف نیست و هر یک بار معنایی ویژه دارد. این اشکال نه تنها بر مرحوم طبرسی بلکه بر بسیاری از متکلمان نیز وارد است چه اینکه آنها نیز

اسلام را انقياد و اقرار به واجبات معرفي مي کنند و ايمان را تصديق قلبي به آورده هاي پيامبر مي دانند و ايمان و اسلام را مترادف مي خوانند.

بنابراين مراد جمهور مسلمانان از ترادف ايمان و اسلام ترادف اصطلاحی نیست، بلکه مراد ترادف مصداقی در عرف متشرعه است. ايمان و اسلام از آن جهت که در نهايت به پذيرش و اذعان و اعتراف و انقياد می انجامد، مترادف خوانده می شوند؛ به همین جهت در عرف متشرعه هر مؤمنی مسلمان و هر مسلمانی مؤمن خوانده می شود.

تفتازانی یکی از برجسته ترین متکلمان اهل سنت می نویسد:

«إِنَّا لَنَعْنِي اتِّحَادَ الْمَفْهُومِ بِحَسَبِ أَصْلِ اللَّغَةِ. عَلَى أَنَّ التَّحْقِيقَ أَنَّ مَرْجِعَ الْأَمْرَيْنِ إِلَى الْإِذْعَانِ وَالْقَبُولِ كَمَا مَرَّ، وَ التَّصْدِيقِ كَمَا يَتَعَلَّقُ بِالْأَخْبَارِ بِالذَّاتِ، فَكَذَا بِالْأَوْامِرِ وَ النِّوَاهِي بِمَعْنَى كَوْنِهَا حَقَّةً وَ أَحْكَاماً مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَ كَذَا التَّسْلِيمِ.» ۲۵

تشبيه نویسنده مجمع البیان «و نظیر ذلك قولنا الانسان بشر و الانسان حيوان على الصورة الانسانية، فالحيوان على الصورة الإنسانية بشر» ۲۶ نشان می دهد ایشان نیز مانند بسیاری از متکلمان به ترادف مفهومی ايمان و اسلام نظر ندارد، بلکه ترادف نتیجه ای ايمان و اسلام را باور دارد؛ چه اینکه بی تردید در این تشبیه دو مفهوم متفاوت داریم و اتحادی میان آن دو از جهت مفهوم دیده نمی شود: «الانسان بشر» مفهومی دارد که با مفهوم «الانسان حيوان على الصورة الإنسانية» متفاوت است، و اما از جهت مصداق خارجی هر دو تعریف بر فرد خاصی صادق است؛ انسان تعریف اول همان انسان تعریف دوم است و بالعکس.

تعريف دين

در جای جای تفسیر مجمع البیان معانی متفاوت و مختلفی برای دین آمده است؛ جزاء، حساب، طاعت، عادت، قهر، استعلاء و... بخشی از این معانی به شمار می آیند. برای نمونه در آیه «مالک يوم الدين» و آیه «و ذلك الدين القيم» دین به معنای حساب و جزاء آمده است و مستند درستی این مفهوم آیه «اليوم تجزي كل نفس بما كسبت» و آیه «اليوم تجزون ما كنتم تعملون» است. و در آیات «ماكان ليأخذ أخاه في دين الملك»، «و يكون الدين لله» و «ولاتأخذكم بهما رأفة في دين الله» دین به معنای طاعت است.

سه تعریف برای اصطلاح دین در مجمع البیان آمده است:

یک. در ضمن یکی از اقوال پنج گانه در معنای «لا إكراه في الدين» می خوانیم:

«لأنّ ما هو دين في الحقيقة هو من أفعال القلوب؛ إذا فعل لوجه وجوبه، فأما ما يكره عليه من إظهار الشهادتين فليس بدين حقيقة.» ۲۷

در این تعریف دین امر قلبی معرفي شده است.

دو. در تفسیر آیه «اليوم يئس الذين كفروا من دينكم» آمده است:

«الدين اسم لجميع ما تعبد الله به خلقه و أمرهم بالقيام به.» ۲۸

سه. «هو الدين الذي أمر الله به من التوحيد و العدل و ولاية من أوجب الله طاعته.» ۲۹

به باور مرحوم طبرسی دین اسلام تنها دین الهی است و سایر ادیان، حتی یهودیت و مسیحیت از ادیان الهی نیستند. یهودیت و مسیحیت شکلی تحریف شده از آیین موسی و عیسی هستند و نمی

توانند از ادیان الهی به شمار آیند. ۳۰ او در جای جای تفسیر مجمع البیان دین الهی را دین اسلام می خواند و دین را در عرف قرآن همان دین اسلام معرفی می کند. ۳۱

از این سه تعریف، تعریف دوم نظریه مرحوم طبرسی است و دو تعریف دیگر در ضمن سایر نظریات تفسیری آمده است، هر چند ممکن است سکوت نویسنده مجمع البیان نشان از پذیرش آن دو تفسیر دیگر نیز داشته باشد.

به باور مرحوم طبرسی ایمان، اسلام و دین مترادفند. ۳۲ البته چنان که در نسبت میان ایمان و اسلام گفته شد به نظر می رسد مقصود نویسنده مجمع البیان از وحدت این سه اصطلاح، وحدت مفهومی نباشد، بلکه وحدت مصداقی مورد توجه ایشان باشد، چه اینکه از نظر مفهوم، این سه اصطلاح هر یک بار مفهومی متفاوتی دارند و نمی توان بر آنها عنوان مترادف اصطلاحی را بار کرد.

۱. بحرانی، قواعد المرام، ۱۷۰.
۲. علامه حلی، کشف المراد، ۴۲۶.
۳. فاضل مقداد، ارشاد الطالبین، ۴۴۲.
۴. عبدالجبار معتزلی، شرح الاصول الخمسة، ۷۰۵.
۵. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، تهران، ناصر خسرو، ۱-۱۲۰/۲.
۶. همان.
۷. همان، ۱-۱۲۲/۲.
۸. همان، ۱-۱۹۱/۲-۱۹۲.
۹. همان، ۱-۲۹۵/۲.
۱۰. همان، ۱-۱۲۲/۲.
۱۱. همان، ۱-۲۶۱/۲.
۱۲. همان، ۱-۶۷۲/۲.
۱۳. همان، ۱-۱۳۳/۲.
۱۴. همان، ۱-۱۲۲/۲.
۱۵. همان، ۱-۷۱۵/۲.
۱۶. همان.
۱۷. همان، ۱-۳۹۲/۲.
۱۸. همان، ۹-۲۳۸/۱۰.
۱۹. همان، ۱-۳۹۳/۲.
۲۰. همان، ۱-۷۶۸/۲-۷۶۹.
۲۱. همان، ۱-۳۹۲/۲.
۲۲. شیخ طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ۱-۴۶۴.
۲۳. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ۱-۷۱۵/۲.
۲۴. همان، ۹-۲۳۸/۱۰.
۲۵. تفتازانی، شرح المقاصد، ۵/۲۱۰.

٢٦. طبرسى، فضل بن حسن، مجمع البيان، ١-٢/٧١٥.
٢٧. همان، ١-٢/٦٣١.
٢٨. همان، ٣-٤/٢٤٥.
٢٩. همان، ١-٢/١٠٤.
٣٠. همان، ١-٢/٧٧٠.
٣١. همان، ٩-١٠/٧٥؛ ١-٢/٧١٥؛ ١-٢/٣٩٩.
٣٢. همان، ١-٢/٧٨٨.

